

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

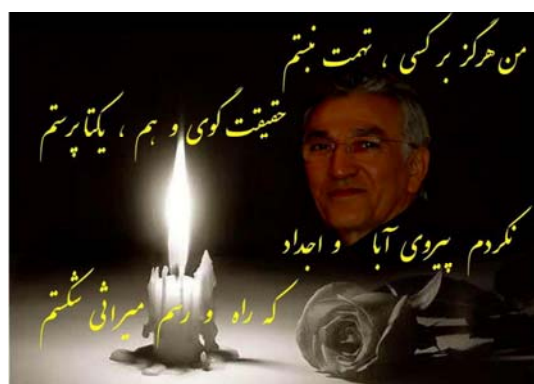
afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی-فرهنگی

نعمت الله مختارزاده

۳۰ دسمبر ۲۰۲۰



تلوارِ غریان

هردم، مرا با دیگران، بینی هراسان میشوی
الفت اگر گیرم به تو، نازِ خود افزون می...کنی
ما را نه تیر و نه کمان، نه صید و نه صیادِ دل
بر شمع بزم این و آن، پروانه سان سوزی ولی
اسامیِ خوبان اگر، آرم به اشعارِ تَرَم
بین دو سنگ آسیا، چون گندم انداخته
گه دل به دریا ها زنی، در سایه گه پنهان شوی
در غمِ چشمانم چرا؟ گویی که مانم تا ابد
پیغامهای عاشقی، با دیگران، رد و بدل
دیگر نیارم نام تو بر خامه اشعارِ خود
خواهی که با نام غلط، هم رزم و هم بزم شوی
منظور من دیوار بود، اما بیان کردم به در
ای در! ببخشا از کَرَم، «نعمت» مزاحم گشدی

خشمین و قهرین و غضب، چون رعد و طوفان میشوی
خاموش مانم اندکی، از من گریزان میشوی
اما به قتلِ عاشقان، صادر، چو فرمان میشوی
بر چشم ما بیچارگان، خارِ مغیلاں میشوی
بر حنجرم چون خنجر و تلوارِ غریان میشوی
خورد و خمیرم کرده و دست و گریبان میشوی
فرمانِ کج دار و ولی، هرگز مریزان میشوی
دانم به اندک فرصتی، فوراً پشیمان میشوی
نوبت بما گرمیرسد، عامل به قرآن میشوی
آن راه تو، این راه من، تا مشکل آسان میشوی
من مستعاری نیستم، از حق چه پنهان میشوی
تاکس نداند نام این عشقی که قربان میشوی
دیوار بی تهداب را، گر گج و سیمان میشوی

تَلَواریِ عسریان

حسروم ، مرا با دیکران ، پنی حسراسان میثوی
 خشمین و قهرین و غضب ، چون رعد و طوفان میثوی
 الفت اگر کیرم به تو ، ناز خود افزون میکنی
 خاموش مانم اندک ، از من گریزان میثوی
 ما را نه تیر و نه کمان ، نه صید و نه صیاد دل
 اما به قتل عاشقان ، صادر ، چو فرمان میثوی
 بر شمع بزم این و آن ، پروانه سان سوزی ولی
 بر چشم ما چارکان ، خار معنیلان میثوی
 اسامی خوبان اگر ، آرم به اشعار ترنم
 بر خجسرم چون خجسر و تلوارِ عسریان میثوی
 بین دو سنک آسیا ، چون کسدم انداخته
 خورد و خمیسم کرده و دست و گریبان میثوی
 که دل به دیا با زنی ، در سایه که پنجهان شوی
 در عشق چشمانم چسرا ؟ کوی که مانم تا به
 فسمان کج دار و ولی ، حسرگز مریزان میثوی
 پینا محسای عاشقی ، با دیکران ، رَد و بدل
 دامنم به اندک فرصتی ، فوراً پشیمان میثوی
 دیکر نیلدم نام تو برخامه اشعار خود
 نوبت با کرمی رسد ، عال به قسرتان میثوی
 خواهی که با نام غلط ، هم رزم و هم بزم شوی
 من مستحاری نیستم ، از حق چه پنجهان میثوی
 مستغور من دیوار بود ، اما بیان کردم به در
 تا کس نداند نام این عشقی که قسربان میثوی
 ای در ! بنش از کرم ، « نعمت » مزاحم کر شدی
 دیوار بی تحداب را ، کرکچ و سیمان میثوی